

بررسی احساس کهنتری غزنویان در تاریخ بیهقی

بر اساس نظریه شخصیت آدلر

حسین قربانپور آرائی

استادیار - عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان

راضیه شهبازی فراهانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه کاشان

چکیده

نقد روانکاوانه آثار هنری و تحلیل متون ادبی از منظر روان‌شناسی، رویکرد تازه‌ای است که از میان رویکردهای گوناگون نقد و بررسی آثار ادبی سربرآورده و تاریخ بیهقی با داشتن ویژگی‌های مناسب جهت چنین نقدی برای این تحقیق انتخاب گردید. بیهقی در اثر خود از اشخاص بسیاری با ذکر اعمال و رفتار آنها در موقعیت‌های گوناگون سخن به میان آورده، که می‌توان از این ویژگی در بررسی‌های روان‌شناسانه استفاده کرد و اشخاص تاریخ بیهقی را با توجه به نظریه‌های شخصیت مورد تحلیل قرار داد. از میان نظریه‌های شخصیت، نظریه شخصیت آلفرد آدلر، که بر اصل اجتماعی بودن انسان و انگیزه تلاش برای برتری و رفع احساس حقارت تکیه دارد، برای بررسی علل برخی اعمال شخصیت‌های تاریخ بیهقی مناسب می‌نماید. هدف از این پژوهش یافتن علل برخی وقایع و حوادث تاریخی است، که بسیاری از آنها موجبات ضعف و زوال غزنویان را فراهم نمود و در نهایت غلبه سلجوقیان را سهولت بخشید. برای این امر ابتدا به ذکر برخی مفاهیم نظریه شخصیت آدلر پرداختیم و سپس با روش تحلیلی تطبیقی و با استناد بر متن تاریخ بیهقی، احساس کهنتری تعدادی از سلاطین و درباریان غزنوی و نتایج و پیامدهای آن شرح داده شد.

واژگان کلیدی: تاریخ بیهقی، احساس کهنتری (حقارت)، آلفرد آدلر، نظریه شخصیت، نقد روانکاوانه

www.anjomanfarsi.ir

مقدمه

نظریه شخصیت آلفرد آدلر^۲

آلفرد آدلر (۱۹۳۷-۱۸۷۰م) از شاگردان فروید بود که به مدت نه سال با او همکاری داشته و بسیاری از نظرات وی را نقد کرد. تلاش برای غلبه بر بیماری‌ها و احساس‌های حقارت، سال‌های اولیه زندگی آدلر را شکل داد. گرچه آدلر در رویارویی با برادر و همسالان، خود را حقیر و کوچک می‌دید اما تصمیم گرفت بر ضعف‌های جسمانی‌اش غلبه کند و به مرور بر آنها پیروز شد. بدون شک تجربیات اوایل کودکی آدلر بر نظریه‌ی شخصیت او تأثیر گذار بوده است. آدلر نمونه‌ی فردی است که خود زندگی‌اش را ساخت و اجازه نداد تا سرنوشت او را به هر سو که می‌خواهد ببرد. او دانش-

واژه‌ی "شخصیت" از کلمه‌ی لاتین پرسونا مشتق شده است که به ماسک نمایشی اشاره دارد که هنرپیشه‌های رومی در تئاترهای یونانی بر چهره می‌زدند. در باور^۱ روانشناسان: شخصیت هر فرد همان الگوی کلی یا هم‌سازی ساختمان بدنی، رفتار، علایق، استعدادها، توانایی‌ها، گرایش‌ها و صفات دیگر او می‌باشد. به این ترتیب می‌توان گفت مجموعه‌ی خصوصیات و صفات فرد است «(نرمان.ل. ۱۳۶۹)

^۲ Alfred Adler

آموز ضعیفی بود، تا آنجا که آموزگار به پدرش توصیه کرد برای آینده‌ی او شغلی ساده مانند کفاشی در نظر بگیرند و نه بیشتر؛ اما وی با تلاش بسیار شاگرد اول کلاس شد و در مسیر پیشرفت قرار گرفت. (کری، ۱۰۴: ۱۳۸۸)

آلفرد آدلر خلاف فروید و دیگر روانشناسانی که افراد را بدون توجه به محیط و روابط خود با اطرافیان توصیف می‌کردند، افراد را در بافت اجتماعی آنان می‌دید و بر این عقیده بود که همه مردم از نظر اجتماعی به هم آمیخته‌اند (اوبرست، ۱۴: ۱۳۸۹) وی معتقد بود، همه افراد با بدنی ضعیف و حقیر به دنیا می‌آیند و در برابر بزرگی جهان خلقت احساس حقارت^۳ و ضعف می‌نمایند. وجود چنین احساس کوچکی در درون انسان‌ها منجر به وابستگی آنها به دیگران می‌گردد. بنابراین فرد برای غلبه بر این حس ناخوشایند و جبران حقارت‌های خویش (خواه واقعی باشند یا خیالی) تلاش می‌کند به برتری دست یابد. آدلر بر مبنای این اعتقاد نظریه شخصیت ساده‌ای به وجود آورد که در عین رعایت اصل ایجاز به جهان روانشناسی کمک‌های فراوان نمود. (فیست، ۱۳۹۱)

آدلر عقیده تلاش برای موفقیت یا برتری^۴ را اساسی‌ترین واقعیت زندگی معرفی کرد. برتری، هدف نهایی است که در جهت آن تلاش می‌کنیم. تلاش برای برتری، تلاش برای بهتر بودن از دیگران یا گرایشی خودپسندانه و سلطه‌جویانه نیست. منظور از این تعبیر، تلاش برای کمال است. (شولتز، ۱۳۸۱: ۱۴۱)

وی با استفاده از مفهوم **علاقه اجتماعی**^۵ به نقش مهم جوامع در شکل‌گیری شخصیت افراد تأکید داشت و این مفهوم را به صورت استعداد فطری فرد برای همکاری کردن با دیگران در جهت دستیابی به هدف‌های شخصی و اجتماعی تعریف نمود... هیچ‌کس نمی‌تواند از مردمان دیگر و یا وظایفی که نسبت به آنها دارد به طور کامل دوری کند. از قدیمی‌ترین ایام، مردم در خانواده‌ها، قبیله‌ها و ملت‌ها اجتماع کرده‌اند... جامعه برای حفاظت و بقای انسان‌ها ضروری است. بنابراین همیشه لازم بوده است که مردم با یکدیگر همکاری کنند و **علاقه اجتماعی** خود را نشان دهند. (شولتز، ۱۳۸۱: ۱۴۵) هر چند آدلر به دسته‌بندی اشخاص و ارائه دادن تیپ‌های شخصیت‌چندان اعتقادی نداشت، اما بر اساس برخی از سبک‌های زندگی به چهار نوع سبک زندگی اشاره می‌کند و معیار این دسته‌بندی را میزان **علاقه اجتماعی** و فعالیت اجتماعی افراد قرار می‌دهد. تیپ سلطه‌گر^۶، تیپ گیرنده^۷، تیپ اجتناب‌کننده^۸ و تیپ سودمند اجتماعی^۹.

یکی از برجسته‌ترین مفاهیم در نظریه شخصیت آدلر **احساس حقارت** است که آدلر این احساس را ریشه تمام اعمال و فعالیت‌ها می‌داند. او معتقد است که پیشرفت، رشد و ترقی افراد در نتیجه جبران احساس‌های حقارت است و ناشی از تلاش افراد برای غلبه بر حقارت‌های واقعی یا تخیلی. (شولتز، ۱۳۸۱: ۱۳۹)

دکتر منصور در تبیین نظریه شخصیت آدلر به جای تعبیر «احساس حقارت» از ترکیب «احساس کهنتری» استفاده کرده و با در نظر گرفتن دوران کودکی هر فرد در شکل‌گیری شخصیت، معتقد است:

احساس کهنتری به ما نشان می‌دهد که مسئولیت مادر و پدر یا به طور کلی محیط، مهم‌تر و عظیم‌تر از آن چیزی است که معمولاً تصور می‌شود. چراکه خطاهایی که خانواده یا مدرسه و یا به طور کلی اطرافیان یک انسان بر اثر جهل یا نداشتن اطلاعات لازم مرتکب می‌شوند از لحاظ تشکیل ساختمان عقلی و عاطفی و اخلاقی منتهی به اثرات شوم وحشت‌انگیزی

³feeling inferiority

⁴The principle of dominance

⁵Social interest

⁶Dominant type

⁷Getting type

⁸Avoiding type

⁹Socially useful type

می‌شوند که مرهم ناپذیرند. منشأ این احساس در شکستی است که تمایل به تفوق و برتری را ایجاد می‌کند. (منصور، ۱۳۷۱: ۱۲-۲۱)

علل احساس کهتری را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- تأثیر محیط: در وهله نخست محیط خانوادگی غالباً نقش مساعدی ایفا می‌کند و احساس کهتری را که در بدو امر عادی است به طرز نامطلوبی تندوتیز می‌کند. مثلاً اکثر پدران و مادران فرزند خود را با سایر افراد خانواده یا فرزندان همسایه یا دوستان درخشان‌تر او مقایسه می‌کنند. در مدرسه نیز پاره‌ای از مریدان، شاگردان را به علت آنکه از عهده انجام دروس خود برنیامده‌اند مورد سرزنش قرار می‌دهند... چنین توقعاتی زمینه احساس کهتری را در فرد هموار می‌سازد چرا که همواره محکوم به قبول این فکر است که هیچ‌گاه نتیجه رضایت‌بخشی به دست نیاورده.

۲- کهتری واقعی: هر فرد که دارای نقص یا ناتوانی است ممکن است دچار احساس کهتری گردد. کودکانی که از نارسائی‌هایی از قبیل ضعف بدنی، نزدیک‌بینی، سنگین‌گوشی، کوتاهی یا بلندی بیش از اندازه قامت، گوژپشتی و... رنج می‌برند، نه تنها از شرایطی رنج می‌برند، بلکه در مقایسه با دیگر افراد خود را در احساس کهتری‌ای ناخواسته درمی‌یابند. گاه اشخاص دچار کهتری روانی می‌گردند که می‌تواند برآمده از فقر، مورد ستم واقع شدن، جهل و بی‌سوادی، عدم داشتن مهارتی در زندگی، شکست و... باشد؛ که در این حالت نیز احساس کهتری به زندگی آنان سمت‌وسو می‌دهد و آنان را در رفع این احساس کهتری به تکاپو وامی‌دارد.

۳- صفات غیرعادی و عجیب: برخی افراد دارای صفات یا خصوصیات غیرعادی و عجیب هستند که بدون آنکه جنبه یک کهتری واقعی داشته باشد آنان را در معرض تمسخر و استهزاء قرار می‌دهد. گاهی بر روی این نوع افراد اسمی مضحک یا مستهجن قرار می‌دهند که در تمام مدت زندگی آن اسم دامنگیر آنهاست. چنین عاملی نیز همانند یک نقص و یا نارسائی فرد را دچار احساس کهتری می‌نماید. (منصور، ۱۳۷۱: ۱۷ تا ۲۲)

درواقع می‌توان گفت احساس کهتری سرچشمه و منشأ بسیاری از رفتارها و کردارها خواهد بود. واکنش‌های متعددی را از تسلیم شدن تا طغیان و شورش، از عقب‌نشستن تا تلاش برای استیلا یافتن، از بدخویی و شرارت تا بندگی کردن و اطاعت، از سستی و کاهلی و بی‌آزادگی تا فعال بودن و تکاپو داشتن و بارآه بودن و... می‌توان نام برد که به نوعی «جبران» محسوب می‌گردند. جبران، مکانیزمی است که هر فرد برای از میان بردن کهتری و حقارت خود، آن را به کار می‌اندازد. جبران گاه به شکل تلافی کهتری است و در جهت رسیدن به حالتی که پاک‌کننده احساس حقارت باشد و گاه می‌تواند در شکل انتقام باشد، که تنها در حکم نوشدارویی پس از مرگ سهراب خواهد بود و به رفع کهتری کمکی نمی‌نماید. (منصور، ۱۳۷۱: ۲۵-۳۹)

تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی یا **تاریخ مسعودی** یکی گران‌بهای نثر فارسی نوشته ابوالفضل بیهقی (۴۷۰-۳۸۵ق) دبیر توانا و زبردست غزنوی است که نه تنها در عرصه ادبیات فارسی حائز اهمیت است؛ بلکه از منظر تاریخ‌نگاری نیز اثری درخور توجه است. نثر این اثر که تاریخ سلسله‌ی غزنویان را دربرمی‌گیرد حد واسط قرن پنجم و ششم هجری است. نثری که هم صلابت و فخامت و سادگی و استواری عهد سامانی و غزنوی را داراست و هم ویژگی‌هایی از نثر فنی که در حال شکل‌گیری است. نثری خوش‌آهنگ و دلنواز که این اثر را به یکی از شاهکارهای ادب فارسی تبدیل نموده است. (بهار، ۱۳۴۹: ج ۲، ۲۶، به بعد و شمیسا، ۱۳۷۷، ص ۴۸)

گذشته از ارزش بالای ادبی تاریخ بیهقی، این اثر را باید در زمره کتب تاریخی برشمرد که نگارنده‌ای برجسته آن را نگاشته، کسی که گاه همانند یک وقایع‌نگار تیزبین با دقت تمام در جزئیات به ذکر وقایع روزانه‌ی دربار یا سلطان می‌پردازد و گاه در مقام یک تاریخ‌نگار کهنه‌کار به شرح وقایع مهم تاریخی از جمله جدال حاکمان و پادشاهان بر سر قدرت، جنگ‌ها، کشورگشایی‌ها و... می‌پردازد.

متن تاریخ بیهقی که بیشتر به نمایشنامه‌ای پرفراز و نشیب با هنرمندی شخصیت‌های واقعی می‌ماند، به دلیل ترسیم فضایی سرشار از توطئه‌گری، بی‌اعتمادی، انتقام‌جویی، کشمکش بر سر قدرت و واکنش‌های گوناگون شخصیت‌ها در رویارویی با مسائل و اتفاقات، بستر مناسبی برای نقد روان‌شناسانه می‌باشد و با بهره بردن از نظریه‌های روان‌شناسانه می‌توان به تحلیل برخی وقایع و یا بررسی علل وقوع بسیاری از حوادث پرداخت.

همان‌گونه که در تاریخ بیهقی نیز آورده شده الپتکین و سبکتکین پیشینه غلامی داشتند که حتی پس از رسیدن آنها به قدرت، وجود چنین پیشینه‌ای به طور یقین منجر به نوعی احساس حقارت می‌گشته است و تلاش برای رفع این احساس، علل بسیاری از اقدامات پادشاهان این سلسله از جمله تجمل‌گرایی‌ها، اجرای رسومات خاص، خودنمایی‌ها، رعایت آداب خاص مکاتبات و نامه‌نگاری و شیوه‌های حکومت‌داری آنان، است. (نازک‌کار، ۱۳۸۲) به همین دلیل در نقد روان‌شناختی این اثر با چنین مؤلفه‌هایی، از نظریه شخصیت آدلر که مبتنی بر اصل احساس حقارت و برتری‌جویی است، استفاده گردیده است.

نویسنده ژرف‌نگر تاریخ بیهقی با کاوش در گذشته بسیاری افراد مهم حکومت غزنوی، علل بسیاری اقدامات آنان را در «احساس کهنتری» آنان دانسته است. بیهقی که سال‌ها در خدمت این سلسله بوده و در دربار حضور پررنگی داشته با اشراف نسبت به هر آنچه دیده و یا از افراد مورد اطمینان شنیده به شرح وقایعی می‌پردازد که در ظاهر شاید به غنای داستان‌های تاریخی او کمک کند اما وی با این کار، در واقع به ریشه‌یابی حوادث می‌پردازد؛ شرح وقایع در تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که بیهقی اگرچه توجه روشنی به مسائل روان‌شناسی امروز مدنظر ماست، نداشته اما نسبت به مسائل روانی انسان و واکاوی احساسات و انگیزه‌های قهرمانان داستان‌های واقعی خود بی‌توجه نیز نبوده است. از نمونه‌های این وقایع، حوادث مربوط به آغاز حکومت سلطان مسعود غزنوی است. دوره‌ای که با یک سلسله انتقام‌جویی و دسیسه‌چینی آغاز می‌گردد و منجر به خالی شدن دربار از افراد لایق و کارآمد و تزلزل پایه‌های حکومت وی می‌گردد و می‌توان علت وقوع این رویدادها را در جبران احساس کهنتری و تلاش برای توفیق برخی افراد از جمله مسعود غزنوی و بوسهل زوزنی و ... قلمداد کرد.

و ما در این تحقیق با استناد بر تاریخ بیهقی به احساس کهنتری برخی از سلاطین و درباریان غزنوی خواهیم پرداخت.

الف- احساس کهنتری سبکتکین

بیهقی در تاریخ خود در شرح آغاز کار سبکتکین آورده است که وی غلامی بود از ترکستان، که او را سبکتکین دراز می‌خوانده‌اند. نویسنده تاریخ غزنویان پیشینه‌ی بردگی سبکتکین را تأیید می‌کند و می‌گوید: «اسارت او از نوع اسارت‌هایی بود که اغلب در جنگ‌های خونین توده‌های ترک آسیای میانه رخ می‌داد و از همین جنگ‌ها بود که سبکتکین به برده‌فروشی از اهالی چاپ فروخته شد» (باسورث، ۱۳۷۲: ۳۹)

بلندی قامت او به نحوی که منجر به مضحکه او از جانب دیگران می‌شده از سویی و برده بودن او نیز از سوی دیگر موجبات ایجاد احساس کهنتری در او شده است. بیهقی از زبان سبکتکین آورده است: «و مرا سبکتکین دراز گفتندی و یقضا سه اسب خداوند در زیر من ریش شده بود، چون بدین خاکستر رسیدیم اسب دیگر زیر من ریش شد و خداوند

بسیار مرا بزده بود و زین بر گردن من نهاده. من سخت غمناک بودم از حال و روزگار خویش و بی‌دولتی که کس مرا نمی‌خرید و خداوندم سوگند خورده بود که مرا به‌نشابور پیاده برد و همچنان برد.» (بیهقی، ۲۵۵: ۱۳۸۴) اینکه او به فروش نمی‌رفته و در راه نیشابور خواجه برده‌فروش وی را به جهت آنکه سه اسب خواجه از بزرگی جثه‌ی او زخم برداشته بودند مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و در نهایت پس از رنج بسیار که در راه متحمل می‌شود، به الپتکین سردار سامانی فروخته می‌شود نشاندهنده احساس کهنتری‌ای است که در او انگیزه تلاش برای رهایی از این حقارت را به وجود می‌آورد و با همین انگیزه است که به جبران همه استخفاف‌ها، همت خود را در خدمت به الپتکین که پس از مدتی حاکم غزنه گشته است، می‌گمارد و تلاش برای برتری و جبران آنچه بر او گذشته است، هدف زندگی او می‌گردد تا جایی که به دامادی الپتکین می‌رسد و با جلب رضایت رهبران نظامی و عامه مردم عاقبت جانشین وی می‌گردد. (بیهقی، ۲۵۳، ۱۳۸۴-۲۵۷)

ب- سلطان محمود غزنوی

سلطان محمود که به نقل باسورث از دختر رئیس زابلستان همسر سبکتکین متولد شد، مقتدرترین پادشاه غزنوی است که پس از او شوکت و قدرت این خاندان رو به افول نهاد. سلطان مسعود درباره وی چنین می‌گوید: «بهرچه بایست که باشد، پادشاهان بزرگ را از آن زیادت‌تر بود و از آن شرح کردن نباید که به معاینه حالت، حشمت و آلت و عدت او دیده آمده است» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۴: ۸۹)

سبکتکین قبل از مرگ خود اقدام به تقسیم سرزمین‌های حکومت خویش نمود اما این تقسیم چندان موافق میل محمود که خود را از هر جهت برتر و لایق‌تر از برادران می‌دید نبود و همین امر موجب پیدایش احساس کهنتری در وی گشت و واکنش او را در بازپس گرفتن تمامی سرزمین‌های حکومت غزنوی برانگیخت، چنانکه پس از آن نیز به فتوحات خویش ادامه داد و به نام غزو به سرزمین‌های دیگری از جمله هندوستان لشکر کشید و بر قدرت و شوکت خویش افزود.

محمود را می‌توان پایبندترین پادشاه غزنوی به اصل «نیست همتایی» دانست. «در دربار غزنوی نظارت‌های دقیقی اعمال می‌شد تا اتباع سلطان به ویژه رجال دیوانی و لشکری از هرگونه عملکردی که نشانی از «همتایی» و «ماندگی جستن» به سلطان را تداعی می‌کرد، بازداشته شوند.» (دلریش، ۱۳۸۸: ۴۲)

وجود نوعی احساس برتری در درون سلطان محمود، موجب می‌گشت تا او از هرگونه رفتار برتری‌جویانه اطرافیان خود دچار سوءظن گردد؛ به عبارت دیگر وی از آنکه روزی دچار احساس کهنتری گردد بیمناک بود. به همین دلیل تا حد ممکن از پیش آمدن چنین احساس کهنتری در درون خود جلوگیری می‌نمود و چنانچه شائبه‌ی برتری فردی از درباریان، نسبت به سلطان وجود داشت اقدام به برکناری او می‌نمود. بر همین اساس وزیر اول خود ابوالعباس اسفراینی را از سر راه برداشت و وزیر دوم خواجه احمد حسن را نیز پس از چندی خلع و محبوس گردانید.

شیوه دیگر او در جلوگیری از برتری یافتن دیگران، استفاده از شیوه‌ی تفرقه افکنی در میان آنان بود. دربار محمود غزنوی مرکز فتنه‌انگیزی و دسیسه‌چینی بسیار بود، چرا که او به خوبی دریافته بود که برای حفظ نفوذ خود بهتر است که بین رجال درباری خویش تفرقه ایجاد کند تا بتواند از اختلاف بین آنها بهره جوید. (سلیم، ۱۴۰: ۱۳۸۳)

سلطان محمود که به ناچار و برای وجهه بخشیدن به حکومت خود از خلیفه‌ی بغداد تبعیت می‌نمود آنگاه که در برابر فرمان خلیفه مبنی بر دستگیری حسنگ وزیر به اتهام قرمطی بودن، دچار احساس کهنتری گشت، به خشم آمد و برای

جبران این حس به ناسزا گفتن^{۱۰} روی آورد: «بدین خلیفه خرف شده باید نیش که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بر دار می‌کشند و اگر مرا درست شدی که حسنک قرمطی است خبر به امیرالمومنین رسیدی که درباب وی چه رفتی، وی را من پرورده‌ام و با فرزندان و برادران من برابر است و اگر وی قرمطی است من هم قرمطی باشم» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۲۷)

پ- احساس کھتری مسعود غزنوی

با نگاهی به زندگی مسعود، یکی از دو پسر سلطان محمود غزنوی و روابط او با پدر و برادرش به خوبی می‌توان دریافت که ریشه‌ی بسیاری اقدامات او در نوعی احساس کھتری روانی است که با وجود توانایی‌ها و شجاعت و جنگاوری که در خود سراغ داشته، از جانب پدر و برادر بر او تحمیل گشته است و همین احساس است که او را به جبران وادار می‌دارد و به اقدامات او سمت و سو می‌بخشد. احساس کھتری ممکن است از یک کھتری واقعی بدنی و یا روانی سرچشمه بگیرد. (منصور، ۱۳۷: ۲۰) که در مورد سلطان مسعود این احساس کھتری، نتیجه کنار گذاشته شدن از مقام ولایت‌عهدی و مورد بی‌عنایتی پدر واقع شدن است.

بیهقی از زبان عبدالغفار فاخر بن شریف، که از چهارده سالگی در خدمت سلطان بوده، درباره کودکی او چنین نقل می‌کند: «و در آن روزگار ایشان را بر آن جمله دیدم که ریحان خادم گماشته امیر محمود بر سر ایشان بود و امیر مسعود را بیاوردی و نخست در صدر بنشاندی آنگاه امیر محمد را بیاوردندی و بر دست راست وی بنشاندی چنانکه یک زانوی وی بیرون صدر بودی و یک زانو بر نهالی؛ و امیر یوسف را بیاوردندی و بیرون از صدر بنشاندی بر دست چپ» (بیهقی، ۱۳۳: ۱۳۸۴) از ترتیب نشستن این دو شاهزاده و عمویشان می‌توان دریافت که محمود در آن دوران توجه خاصی به مسعود داشته است و او را بر محمد دیگر فرزندش و یوسف برادرش برتری می‌داده است و این مسئله در به جای آوردن دیگر آداب دربار تأیید می‌گردد. چنانکه هنگام چوگان مسعود همانند شاهان بر صدر می‌نشسته و محمد و یوسف در پیش او همانند ملازمان می‌ایستادند. گویا سلطان محمود از همان دوران، به جانشینی مسعود می‌اندیشیده و توجه خاصی به او داشته و چنین مقرر می‌کرده که حتی هنگام آموزش نیز مسعود یک ساعت بیشتر از آن دو، تحت تعلیم قرار گیرد.

این احساس برتری در درون مسعود نیز وجود دارد چراکه در همان ایام نوجوانی در سرزمین زمین‌داور اعمالی شاهانه از او سر می‌زند. بیهقی اعمال او را چنین شرح می‌دهد: «امیر مسعود عادت داشت که هر بار برنشستی ایشان را میزبانی کردی و خوردنی‌های بسیار با تکلف آوردندی... و نیز میزبانی‌های بزرگ کردی و حسن را، پسر امیر فریغون امیر گوزگانان و دیگران که همزادگان ایشان بودند بخواندی و ایشان را پس از نان خوردن چیزی بخشیدی» (همان، ۱۳۴) اما آنچه موجب می‌گردد که امیر مسعود به ولایت‌عهدی رسد آن است که سلطان محمود در نبردی در سرزمین غور وی را به همراه می‌برد و توانایی‌های مسعود در هنگام مبارزه به چشم پدر می‌آید. بیهقی نقل می‌کند: «امیر محمود چون از جنگ فارغ شد و به خیمه باز آمد آن شیربچه را به نان خوردن فرود آورد و بسیار بناوخت و زیادت تجمل فرمود. از چنین و مانند چنین اثرها بود که به کودکی روز ولیعهد کرد که می‌دید و می‌دانست که چون وی ازین سرای فریبنده برود جز وی این خاندان بزرگ را... بر پای نتواند داشت» (بیهقی، ۱۳۶: ۱۳۸۴)

¹⁰ ناسزا گفتن و دشنام دادن از واکنش‌های باز یابی تراز شخصیت محسوب می‌گردد. آدلر معتقد بود انسان با تصور ارزش خود زندگی می‌کند و همواره چنان رفتار می‌کند که بتواند آن را از هر گزندی دور نگهدارد و در صورت امکان با نشان دادن ارزش خود از راه‌های گوناگون و دوری از موقعیت‌های کھتری آن را برتر سازد. (منصور، ۱۳۷)

این چنین برمی آید که توانایی های مسعود در میدان نبرد تا بدان حد بود که سرزمین غور به دست وی به تصرف غزنویان درآمد. کاری که سلطان محمود هم نتوانسته بود آن را به سرانجام رساند.

از سویی دیگر مسعود غزنوی در حالی که یک شاهزاده است چنان عنان قدرت را در دست دارد که همانند یک شاه مقتدر از ابزار قدرت بهره می برد. یکی از ابزار پادشاهان در آن روزگار گماردن جاسوسان در نقاط مختلف بود و به خصوص آنکه افراد بزرگ حکومتی گاه توسط خادمین خود به دقت زیر نظر گرفته می شدند و اخبار آنان به طور مرتب به پادشاه می رسید. در حکومت غزنوی نیز وجود جاسوسان و منهیان یکی از مهمات کشورداری به شمار می آمد و اخبار سران مملکت را از خصوصی ترین زوایای زندگی آنان به اطلاع سلطان می رساندند. (یزدانی، ۱۳۸۵: ۴۵-۵۴)

بیهقی ماجرای را از دوران جوانی مسعود نقل می کند که گویای این مطلب است؛ با آنکه مسعود هنوز در رأس قدرت قرار ندارد از این حربی شاهانه به خوبی بهره می برده است و جاسوسانی در دربار داشته تا او را از وقایع دربار باخبر سازند. جاسوسانی که گاه از میان دبیران دیوان رسالت نیز انتخاب می شده اند.

اوج هنرنمایی مسعود در استفاده از این ابزار قدرت در داستان خیشخانه نمایان می گردد. به گفته بیهقی مسعود در کاخ خود به دور از چشم همگان، سرایی فراهم کرده است که بر دیوارهای آن نقش های برهنه زن و مرد نگاشته اند و برای خواب قیلوله از آن استفاده می کرده است. خبر به گوش سلطان محمود می رسد و دستور می دهد تا پیک برای تأیید این خبر فرستاده شود؛ اما قبل از حرکت این پیک، جاسوسان مسعود خبر آمدن پیک و دستور بررسی محمود را به امیرزاده می رسانند و زمانی که پیک سلطان می رسد با سرایی خالی از هر نقش و نگاری مواجه می گردد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۴۵-۱۴۹) بیهقی با آوردن این داستان که در ذکر جوانی مسعود است فضایی را ترسیم می کند که خواننده علاوه بر آنکه بر برهه ای از زندگی مسعود اشراف می یابد بر پیچیدگی های سیاست شاهان و روابط آنان با فرزندان و زیردستانشان نیز آگاهی می یابد. چنین داستانی نشان دهنده توانایی این شاهزاده در بهره بردن از قدرت و تمایل او به حفظ برتری است.

اما اندک اندک زمینه های ایجاد احساس کهنتری در مسعود به وجود می آید. امیر محمد دیگر فرزند سلطان محمود با آنکه همواره در رتبه ی دوم توجه پدر قرار داشت، برای از بین بردن اعتماد سلطان محمود به ولیعهد، تلاش خود را آغاز کرده است؛ چنانکه بیهقی آورده: «امیر محمد در نهان کسان داشتی که جست و جوی کارهای برادر کردی و همیشه صورت او زشت می گردانیدی نزدیک پدر» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۶۰) و شاید اقدامات امیر محمد و دیگر کسان که خواهان جانشینی او بودند سبب گردید نظر مساعد سلطان به فرزندش مسعود تغییر کند و در اواخر عمرش ولایت- عهدی خود را از او بگیرد و به امیر محمد دهد.

این تغییر عقیده ی محمود در ماجرای دیگری که بیهقی آورده است به خوبی دیده می شود. به گفته بیهقی سلطان به برادرش یوسف دستور می دهد دو دختر خود را به عقد دو شاهزاده درآورد و قرار بر این می شود که دختر بزرگتر را به عقد امیر محمد درآورد و دختر کوچکتر را که گویا هنوز کودک بوده است برای امیر مسعود در نظر بگیرند تا به سن ازدواج رسد. از قضا دختر بزرگتر در همان مراسم ازدواج تب می کند و از دنیا می رود. سلطان دستور می دهد که دختر کوچکتر را که به نام امیر مسعود است روز دیگر به عقد امیر محمد درآوردند. بیهقی درباره ناراحتی مسعود از این اتفاق می گوید: «امیر مسعود را سخت غم آمد ولکن روی گفتار نبود... و ازین بیازرد که چنین درشتی ها دید» (همان، ۳۲۵)

توانایی های مسعود غزنوی در جایگاه جانشین سلطان محمود، موجبات بدگمانی سلطان پیر را فراهم ساخت. محمود غزنوی در اثر چشیدن طعم قدرتی روز افزون، به مرور زمان دچار نوعی حسادت می گشت. حسادتی که می توان ریشه ی آنرا در اصل «نیست همتایی» دانست. بشری دلریش معتقد است: «سلاطین غزنوی با دقت در گفتار و رفتار درباریان

تلاش بسیار بر حفظ و رعایت این اصل داشتند و ازین طریق ضمن تثبیت موقعیت خود، به نوعی بر تمایلات قدرت- طلبانه پیرامونیان لگام می‌زدند» (دلریش، ۱۳۸۸: ۴۲) سلطان مسعود دربارهٔ زمینه‌های روانی بی‌مهری پدر در حق خود که منجر به عزل او از ولایت عهدی گردید از همین منظر به تحلیل می‌پردازد: «از ما نه به حقیقت آزاری نمود چنان که طبع بشریت است و خصوصاً از آن ملوک، دشوار آید ایشان را دیدن کسی که مستحق جایگاه ایشان باشد» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۹۱) از سوی دیگر سخن‌چینی‌ها و دمدمه‌ها بر سلطان کارگر افتاده و کار بدانجا رسید که به او بدگمان شد و قصد کرد تا او را بازداشت کند. به گفتهٔ بیهقی در محلی به نام چاشت‌خواران، سلطان محمود قصد دستگیری فرزند می‌کند و دستور می‌دهد به وعدهٔ آنکه می‌خواهد او را به مقام شراب‌نوشی با سلطان برساند مسعود را خبر کنند اما فرآش پیری که نمایندهٔ غلامان سرای محمود بود مسعود را از قصد پدر آگاه می‌کند و مسعود که از ارادت غلامان سرایی به خود با خبر بود، دستور داد تا آنان اسبان را زین کنند و سلاح بردارند و آمادهٔ دفاع از او باشند. جنب‌وجوش غلامان، سلطان محمود را از نیت خود منصرف کرد و کاری از پیش نرفت. با این حرکت، امیر مسعود دریافت که نزد پدر دیگر جایگاه گذشته را ندارد چرا که در روزگار پیشین، سلطان او را در جنگاوری و شجاعت می‌ستود و اکنون بد و بدگمان شده و حتی قصد دستگیری او کرده بود. آشکار است در چنین حالی توجه مسعود به برادر می‌گراید. محمد که در تمام دوران کودکی و جوانی در مقامی پایین‌تر از مسعود قرار داشت اکنون مورد توجه پدر قرار گرفته و در عوض مسعود از چشم سلطان پیر افتاده بود؛ و این چنین «احساس کهنتری» در وجود امیر مسعود که خود را از هر جهت لایق‌تر می‌دید ریشه دواند. سلطان مسعود خود در مشافهه‌ی خطاب به ابوالقاسم حصیری که برای بستن عهد و عقد به جانب قدرخان روانه گشته می‌نویسد: «مضربان و حاسدان دل آن خداوند را بر ما درشت کردند و تضریب‌ها نگاهشتند... و حیلتها ساختند تا رأی نیکوی او در باب ما بگردانیدند... و برادر ما را بروکشید و به راستای وی نیکویی‌ها فرمود و اصناف نعمت ارزانی داشت تا ما را دشوار آید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۲۷۶)

امیر مسعود که به خوبی دریافته بود که دیگر جایگاه خود را به عنوان جانشین پدر از دست داده، تلاش خود را برای به دست آوردن اقتدار از دست رفته آغاز می‌کند؛ و از همین جاست که می‌توان فعال شدن مکانیزم جبران را در اقدامات او مشاهده کرد. مکانیزم جبران در فردی همانند مسعود می‌تواند از دسته‌ی جبران پیروز شونده یا قهرمانی باشد؛ که احساس کهنتری در این نوع افراد به منزلهٔ منبع تحریکی است که غریزهٔ جنگنده‌ی آنان را به حرکت درمی‌آورد؛ و برای آنکه واقعاً بر ضعف خود پیروز شوند تنها به جبران راضی نمی‌شوند بلکه به جبران مضاعف می‌پردازند. (منصور، ۱۳۷۱: ۲۵)

www.anjomanfarsi.ir

پ-۱) اقدام مسعود در بیعت گرفتن از غلامان یکی از اولین اقدامات او بیعت گرفتن از غلامان و مقدمان محمودی بود که پس از واقعه‌ی قصد محمود در چاشت-خواران، غلامان نزد مسعود آمدند و پیشنهاد کودتا به امیر دادند اما امیر مسعود با به دست آوردن قدرت به این شیوه که به نام و شهرت او زیان می‌رساند مخالفت کرد. بیهقی به نقل از مسعود آورده است: «از شما بیش از آن نخواهم که چون او را قضای مرگ باشد، که هیچ کس را از آن چاره نیست در بیعت من باشید» (بیهقی ۱۳۸۴: ۱۶۲) و آنان نیز با او بیعت کردند. اهمیت بیعت با غلامان به دلیل اهمیت آنان در دربار است به ویژه غلامان سرایی که نگهبانان خاص سلطان بوده‌اند. لازم به ذکر است که هسته‌ی اصلی ارتش غزنوی هم از بردگان و غلامان تشکیل می‌شده است. (باسورث، ۱۳۷۲: ۹۵-۱۰۴)

پ-۲) مکاتبه با قابوس والی گرگان و طبرستان

دیگر اقدام امیرمسعود، مکاتبه با منوچهر قابوس والی گرگان و طبرستان بود که پیوسته و پنهانی انجام می‌شد. تا جایی که او نیز با امیر مسعود در کار عهد و سوگند برآمد و به نقل بیهقی «کار بدان جایگاه رسید که منوچهر از امیر مسعود عهدی و سوگندی خواست چنانکه رسم است که میان ملوک باشد» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۶۳)

پ-۳) دستگیری امیرمحمد

رقابت مسعود و محمود در دوران حیات پدر و نیز توجه بیشتر پدر به محمد در اواخر عمر، در خلیقات مسعود اثری عمیق به جای گذاشت. به طوری که در دوره‌ی سلطنتش بسیاری از برکشیدن‌ها و فروگرفتن‌ها پیامد رفتار درباریان با مسعود در دوران سلطنت پدر بوده است. (متینی، ۱۳۴۹: ۵۴۵)

پس از مرگ سلطان محمود، بنابر آخرین وصیت وی، امیرمحمد برجای او نشست. مسعود که سالها ولی‌عهدی سلطان را یدک کشیده بود به برادر نامه‌ای نوشت و از او خواست تا بر منبرها نخست به نام او خطبه بخواند و سپس به نام امیرمحمد، اما سلطان تازه از راه رسیده نپذیرفت و کشمکش بر سر قدرت آغاز گردید تا اینکه سرانجام به یاری حاجب علی قریب و سپاهسالار غازی قدرت به امیرمسعود رسید. پس از آن امیرمحمد دستگیر و به همراه خادمانش به قلعه‌ی کوهتیز فرستاده شد؛ اما هر قدر پایه‌های سلطنت مسعود استوارتر می‌شد بر برادر بیشتر سخت می‌گرفت، تا جایی که فرمان داد محمد را به مندیش ببرند و همه‌ی جواهرات و زر و نقد وی را بگیرند و اطرافیانش را به دقت بازرسی کنند و ندیمان و مطربان وی را مرخص نمایند، آنگاه محمد را درحالی که «بند داشت با کفش و کلاه ساده و قبای دیبای لعل پوشیده» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۷۹-۸۵) همانند یک اسیر نه یک شاهزاده یا یک شاه خلع شده، به پای قلعه مندیش می‌آوردند و او را از «نردبان پایه‌های بی حد و اندازه» قلعه بالا می‌برند.

امیر مسعود پس از آن که قدرت حکومت غزنوی را به چنگ می‌آورد، تلاش خود را در جبران کهنتری‌های گذشته خویش با انتقام گرفتن از افرادی که آنها را عامل این کهنتری‌ها می‌داند، ادامه می‌دهد. نویسنده تاریخ غزنویان می‌نویسد: «از وقتی که مسعود بر تخت سلطنت مستقر گردید به ترتیب به زیرآب کردن سر آنانی پرداخت که ازیشان نفرت داشت، آنانی که در حیات پدر او را خوار می‌شمردند، آنانی که به خیال او، محمود را ترغیب می‌کردند تا او را از ولیعهدی خلع کند و آنانی که در سلطنت محمد، محشمان دستگاه بودند» (باسورث، ۱۳۷۲: ۲۳۷)

پ-۴) دستگیری حاجب علی قریب

حاجب علی قریب شخصیت بانفوذی بود که پس از مرگ محمود بنابر وصیت وی در به سلطنت رسیدن امیرمحمد نقش به‌سزایی داشت و هرچند پس از مدتی خود نیز به هواخواهی مسعود برخاست و اقدام به دستگیری محمد نمود اما به سبب جانبداری آغازین خود از محمد مورد غضب مسعود قرارگرفت و پس از رساندن لشکر و خزانه به سلطان مسعود دستگیر و تبعید گردید. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۶۵-۶۶)

پ-۵) بردار کردن حسنگ وزیر

اقدام مسعود در دستگیری و بردارکشیدن حسنگ که آخرین وزیر محمود بود، نیز اقدامی جبرانی است. بنا بر قول بیهقی: «حال حسنگ دیگر بود که بر هوای امیرمحمد و نگاهداشت دل و فرمان محمود این خداوندزاده را بیازرد و چیزها کرد و گفت که اکفاء آن احتمال نکنند تا به پادشاه چه رسد» (همان، ۲۲۲) از سوی دیگر بوسهل زوزنی؛ یکی از ندیمان مسعود کینه‌ی حسنگ را دردل داشت و پیوسته مسعود را بر انتقام‌جویی از او تشویق می‌نمود.

پ-۶) دستگیری امیر یوسف

امیر یوسف در نظر مسعود از جمله پدریان محسوب می‌شد، کسی که در ماجرای عقد دو امیرزاده با دختران وی، به خاطر اطاعت از فرمان سلطان پیر، مسعود را آزوده بود. از سویی دیگر در دوره کوتاهی مدت سلطنت امیرمحمد از او مقام سپاهسالاری گرفته بود. از اینرو سلطان مسعود که از طرفی نظر مساعدی درباب پدریان نداشت و از طرف دیگر نسبت به کسانی که در به قدرت رسیدن برادرش نقش داشتند بدگمان بود، امیریوسف را با فرستادن به مأموریتی ابتدا از دربار دور کرد و در نهایت دستور بازداشت او و تبعید وی را صادر کرد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۳۲۲-۳۲۹)

ت- احساس کهنتری خواجه احمد حسن میمندی

خواجه احمد حسن میمندی؛ دومین وزیر سلطان محمود غزنوی بود که به درایت و دوراندیشی معروف بود؛ اما بر اثر حسادت و ورزی درباریان، مورد خشم سلطان محمود واقع شد و از مقامش خلع و در قلعه‌ای زندانی گردید. پس از به قدرت رسیدن مسعود، وی آزاد و برای وزارت فراخوانده شد. خواجه که به واسطه‌ی خلع مقام و زندانی شدن و از دست دادن اعتبار خویش، دچار احساس کهنتری روانی گشته بود، با بازگشتن به قدرت اقداماتی تلافی‌جویانه داشت که باید آن را نوعی جبران احساس کهنتری دانست.

ت-۱) گرفتار کردن بوبکر حصیری و پسرش

بیهقی با دقت تمام به شرح این واقعه پرداخته است: «و فقیه بوبکر حصیری را درین روزها نادره‌ی افتاد و خطایی بر دست وی رفت در مستی که بدان سبب خواجه بر وی دست یافت و انتقام کشید و بمراد رسید» (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۹۷) گویا یکی از خادمان خواجه احمد حسن در حال عبور از گذرگاهی به بوبکر حصیری می‌رسد که در حال مستی همراه با پسر و خادمانش در حال عبور بوده است. حصیری خادم را دشنام می‌دهد که چرا از اسب پیاده نشده است و ادای احترام نکرده است. میان خادم و حصیری مناقشه‌ی لفظی درمی‌گیرد و همراهان حصیری، خادم را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. خادم نیز خود را به سرور خود می‌رساند و با آب و تاب بیشتری ماجرا را تعریف می‌کند. خواجه احمد نیز که به تازگی در مقام وزارت، خود را بازیافته است رقع‌ای برای سلطان می‌فرستد و در آن پس از شرح ماجرا می‌گوید: «به هیچ حال بنده به درگاه نیاید و شغل وزارت نراند که استخفاف چنین قوم کشیدن دشوار است» (همان، ۲۰۰) و از سلطان عذر می‌خواهد تا از وزارت کناره گیرد. سلطان نیز برای نگاهداشت دل وزیر، فرمان دستگیری بوبکر حصیری و پسرش را صادر می‌کند تا به دلیل بی‌احترامی به وزیر مجازات گردند. هرچند که با نظر سلطان، بونصر برای شفاعت آن دو به نزد وزیر می‌رود و در نهایت وزیر آنان را می‌بخشد. (بیهقی، ۱۳۸۴: ۱۹۷-۲۰۵)

ت-۲) مجازات بوالفتح بستی

بوالفتح بستی که گویا در زمان محمود سخنان ناشایست درباب خواجه می‌گفته است نیز از انتقام‌جویی وی بی‌نصیب نمی‌ماند. بیهقی از زبان بونصر مشکان نقل می‌کند: «در راه بوالفتح بستی را دیدم خلقانی پوشیده و مشککی در گردنو راه بر من بگرفت گفت قریب بیست روز است تا در ستورگاه آب میکشم، شفاعتی بکنی، که دانم دل خواجه بزرگ خوش شده باشد و جز بزبان تو راست نیاید.» (بیهقی، ۲۰۵: ۱۳۸۴) و پس از وساطت بونصر مشکان، خواجه احمد وی را فرامی‌خواند و می‌گوید: «از ژاژخاییدن توبه کردی؟» و با اقرار او به خطای خویش وی را مورد عفو قرار می‌دهد.

ت-۳) تلاش خواجه در بدگمانی سلطان به امیرک بیهقی

خواجه احمد حسن که در روزگار محمود غزنوی، پس از برکنارشدن از وزارت دچار محنت‌ها گشته بود بعد از آنکه دوباره اقبال به او روی کرده و در جایگاه وزارت قرار گرفته بود از امیرک بیهقی نیز انتقام‌جویی نمود و به جبران گذشته در نزد سلطان چهره‌ی وی را زشت گردانید تا آنکه مسعود امارت بلخ از وی بازگرفت. بیهقی آورده است: «و امیرک بیهقی برسید و حالها به شرح باز نمود و دل امیر با وی گران کرده بودند که خواجه بزرگ با وی بد بود از جهت

عبدالله پارسی چاکرش، که امیرک رفته بود از جهت فروگرفتن عبدالله به بلخ و صاحب بریدی روزگار محنت خواجه؛ و خواجه همه روز فرصت می‌جست ازین سفر که بیخارا رفته بود از وی صورت‌ها نگاشت و استادی‌ها کرد تا صاحب بریدی بلخ از وی بازستند» (همان، ۴۵۴)

ج- احساس کهنتری بوسهل زوزنی

بوسهل زوزنی در دوران سلطنت محمود از ندیمان مسعود بوده است که به گفته بیهقی در میان خادمان وی از مقام و مرتبه بالاتری برخوردار بود و به همین دلیل مورد حسادت واقع شد و به اتهام رافضی بودن از دربار بیرون رانده و زندانی گشت. وی که تنها در مقام یکی از خادمان امیرزاده در دربار آمد و شد داشته است در چندین مورد دچار احساس کهنتری می‌گردد چنانکه بیهقی درباره‌ی او آورده است: «بوسهل زوزنی به روزگار گذشته تنگ‌حال بود و خدمت و تأدیب فرزندان خواجه کرده بود» (بیهقی، ۷۳: ۱۳۸۴) درباره بوسهل زوزنی نمی‌توان از تعبیر احساس کهنتری استفاده نمود چرا که واکنش‌های وی پس از رسیدن دوباره به مقام و موقعیت، نشان‌دهنده عقده‌ی حقارتی^{۱۱} است که در وی شکل گرفته است. آدلر در شرح عقده‌ی حقارت تکبر، جاه طلبی، حسادت، طمع و تنفر را به عنوان صفت‌های اصلی منش فرد پرخاشگر که از عقده‌ی حقارت او نشأت می‌گیرد معرفی می‌کند (آدلر، ۱۳۳: ۱۳۷۹-۱۵۷)

بیشتر اقدامات بوسهل زوزنی پس از به قدرت رسیدن امیر مسعود تنها برای جبران عقده حقارت خویش است (نیز درین باره: قوام، ابولقاسم و قبول احسان، ۱۳۸۶-۶۸) از جمله انتقام گرفتن از حسنگ وزیر، دسیسه چینی علیه آلتونتاش خوارزمشاه به علت حسادت به وی و تشویق سلطان مسعود در بازپس گیری صله‌های اهدایی امیرمحمد از درباریان.

ج-۱) انتقام گرفتن از حسنگ وزیر

ماجرای حسنگ و بوسهل نیز به دوران محمود بازمی‌گردد. آنگاه که حسنگ، در جایگاه وزارت است و آن‌طور که باید عاقبت‌اندیش نیست و با مسعود و به تبع آن خادمانش چندان به احترام برخورد نمی‌کند. به گفته بیهقی بوسهل زوزنی با حسنگ «سخت بد بود» و سلطان مسعود را بر کشتن او تشویق می‌نمود. بیهقی درباره‌ی انگیزه او در این انتقام‌جویی در سخنانی که میان خواجه احمد و بونصر رد و بدل می‌شود می‌گوید: «خواجه... گفت بوسهل زوزنی را با حسنگ چه افتاده است که چنین مبالغت‌ها در خون او گرفته است؟ گفتم نیکو نتوانم دانست این مقدار شنوده‌ام که یک روز بسرای حسن شده بود به رزوگار وزارتش پیاده و بدزاعه، پرده‌داری بر وی استخفاف کرده بود و وی را بینداخته.» (بیهقی، ۲۵: ۱۳۸۴)

بنابراین بوسهل به محض آنکه خود از بند رهایی یافت و به مخدوم خود مسعود رسید، در فکر جبران برآمد و سلطان، حسنگ را که بازداشت شده بود به خادم خود سپرد تا وی را به طرق مختلف تحقیر نماید، اما بوسهل بر این مقدار اکتفا ننمود و زمزمه کشتن او را در گوش امیرمسعود خواند و در جواب امیر که در پی دلیلی برای کشتن او بود اتهام رافضی بودن را مطرح کرد و سرانجام با نظر موافق مسعود، حسنگ بر دار آویخته شد.

ج-۲) توطئه علیه خوارزمشاه

بوسهل که با آغاز سلطنت مسعود از حشمت و مقامی بالا برخوردار گشته است با چشیدن طعم قدرت، در فکر دستیابی به قدرت افزون‌تر و جبران حقارت‌های گذشته خویش برمی‌آید؛ بنابراین اقدام به برانداختن برخی افراد متنفذ دربار می‌نماید از جمله آلتونتاش خوارزمشاه که از پدریان نیز به حساب می‌آمده است. با تصور آنکه افرادی همچون خوارزمشاه آلتونتاش که در زمان محمود از اقتدار و حشمت بسیاری برخوردار بودند، می‌توانند مانعی در راه رسیدن او

¹¹ مجموعه صفات، رفتار یا کردار که عمل یا کنش آنها برکنار ساختن یک احساس کهنتری دردناک است (منصور ۱۳۷۱) Inferiority complex

به قدرت و مقام بالاتر گردند؛ از سویی دیگر آلتون‌تاش که پیری محترم و محتشم است و مسعود او را چون پدر خویش خطاب می‌نماید حسادت بوسهل را برمی‌انگیزد. به همین جهت زمانی که آلتون‌تاش در دربار است زمزمه‌های خود را مبنی بر دستگیری خوارزمشاه، در گوش امیر مسعود آغاز می‌کند اما سرعت عمل این پیر کاردیده در بازگشتن به خوارزم باعث ناکام ماندن بوسهل می‌گردد (بیهقی ۹۷: ۱۳۸۴-۱۰۰).

بوسهل که در توطئه‌گری مهارت عجیبی دارد بار دیگر سلطان را برآن می‌دارد تا به طمع مال و مکت آلتون‌تاش به یکی از افراد خود در خوارزم جواز کشتن آلتون‌تاش را ارسال نماید. بی‌خبر از آنکه نقشه‌ی توطئه فاش می‌گردد و خوارزمشاه با تدبیر کدخدایش، دست سلطان و بوسهل را رو می‌کند و بوسهل خود قربانی این دام می‌گردد. (همان، ۴۰۲-۴۱۳)

ج- احساس کهتری پدریان

پدریان یا محمودیان، کسانی بوده‌اند که در ماجرای جانشینی محمود جانب سلطان پیر را گرفته و به فرمان او در به حکومت رساندن محمد جامه‌ی عمل پوشاندند و به نحوی در برابر مسعود قرار گرفتند. بیهقی در شرح ماجرای دستگیری سپاهسالار غازی اشاره می‌کند که محمودیان از شوکت و هیبت روزافزون سپاهسالار غازی و اریارق سپاهسالار هندوستان دچار احساس کهتری می‌گردند. سپاهسالار غازی به موجب آنکه در بازپس ستاندن حکومت به مسعود خدمتی شایسته کرد، مورد لطف و عنایت فراوان سلطان قرار گرفت. از سویی دیگر اریارق که در هندوستان نافرمانی کرده بود، نه تنها مجازات نشده بلکه هر روز با خدم و حشم در شوکت و مکتی فراوان به دربار می‌آمد و خودنمایی می‌نمود؛ و همین امر برای افرادی که در دوره‌ی محمود دارای شوکت و هیبت بوده و اکنون در مقامی پایین‌تر از این دو قرار گرفته و چندان مورد توجه سلطان مسعود نبودند احساس حقارت به وجود می‌آورد. بیهقی در شرح ماجرا چنین می‌گوید: «مهران در سخن آمدند و زمانی نومیدی نمودند از امیر و استیلای این دو سپاهسالار. بگتغدی گفت طرفه‌تر آن است که در سرایهای محمودی کامل‌تر ازین دو تن کس نبود، و هزار بار پیش من زمین بوسه داده‌اند» (بیهقی، ۲۸۵: ۱۳۸۴-۲۸۶) در جایی دیگر نیز آورده است: «محمودیان... با یکدیگر در حیلستادند تا این دو سالار را چگونه فروبرند» (همان، ص ۲۸۳).

بنابر قول بیهقی، محمودیان دو کخدای این دو شخص را که در نهان مشرفان سلطان بودند فریب دادند با القاء این فکر که اگر سروران آن دو در میان نباشند و به نحوی از میان بروند سلطان آنها را مورد توجه قرار خواهد داد و به مقام و جایگاه خواهند رسید و این دو کخدای نیز فریب خورده و هرچه رخ می‌داد آمیخته با دروغ به سلطان می‌رساندند. در نهایت سخنان آمیخته با دروغ این دو شخص از سویی و بدگویی‌های محمودیان از سوی دیگر باعث گردید سلطان ابتدا نقشه‌ی دستگیری اریارق را کشید و سپس طی ماجرای دیگر غازی نیز برکنار گردید. (بیهقی، ۲۸۲: ۱۳۸۴-۳۰۸)

نتیجه

همان‌گونه که در تاریخ بیهقی نیز در شرح به قدرت رسیدن الپتکین و سبکتکین آمده است غزنویان در ابتدا غلامانی ترک بوده‌اند که از ترکستان به ایران آورده شده بودند؛ و لازم به ذکر است بردگان در جوامع به بی‌ریشگی و عدم وابستگی به موطن یا قبایل خود معروف بوده‌اند؛ اما بردگان ترک دچار دو نوع احساس کهتری بوده‌اند: -۱- بربردگی -۲- هم‌نژاد نبودن با صاحبان ایرانی خود. (هرچند در میان خلفای اسلامیاموی و عباسی نژاد عرب بر دیگر نژادها داعیه‌ی برتری داشت.)

به هر حال احساس کهنتری در الپتکین و سبکتکین محرکی بسیار قوی بود که آنان را به تحمل و صبر و تلاش دوچندان در جهت رهایی از این کهنتری به حرکت وامی داشت. الپتکین در اثر همین تلاش توانست خود را به سالاری در دستگاه سامانی برساند و پس از آن نیز زمینه‌های حکومت خود در غزنه را پایه‌ریزی کند.

از سویی دیگر سبکتکین نیز بر اساس همین تلاش برای رفع شرایط حقارت‌آمیز موجود، خود را از میان غلامان الپتکین بالا کشید و جانشین وی در حکومت غزنه گردید.

محمود غزنوی نیز پس از سبکتکین، آنگاه که سرزمین‌های بهتر حکومت غزنه را از آن برادر دید دچار احساس کهنتری گشت و تلاش او برای رفع این احساس آغاز و منجر به تحت سلطه آوردن همه سرزمین‌های حکومت غزنه گشت. تلاش محمود در جبران کهنتری را باید تلاشی مضاعف نامید چرا که علاوه بر گرفتن این مناطق اقدام به تصرف سرزمین‌های دیگری نیز نمود و روز به روز بر وسعت قلمرواش افزود.

مسعود غزنوی نیز مانند پدر خود محمود این احساس کهنتری را داشته است. آنگاه که پدر، او را کنار نهاد و جانشینی را به برادر او محمد سپرد. اقدام تلافی‌جویانه مسعود نیز همانند اقدام پدرش در بازپس گرفتن حکومت از برادر بود. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت:

احساس کهنتری روانی در دو دسته از افراد به وجود می‌آید:

۱- افرادی که از نظر موقعیت اجتماعی و یا مقبولیت دیگر افراد جامعه در سطح پائینی قرار دارند. از قبیل افراد فقیر، بردگان و کنیزان، افرادی که عهده دار مشاغل فروتر هستند و یا افرادی که در خانواده‌هایی بدنام و یا بی-ریشه زاده می‌شوند.

۲- افرادی که در برهه‌ای از زندگی خویش در شرایطی مطلوب به سربرده‌اند و بنا به دلایلی این شرایط از میان رفته است. از قبیل شاهزادگان از قدرت عقب مانده، ثروتمندانی که دچار شکست مالی و فقر گشته‌اند، فرزندان خانواده‌های اصیل و معتبر که دچار اتهام یا بی‌توجهی قرار گرفته‌اند و یا صاحبان برخی شغل‌های مهم که به دلایلی برکنار گشته‌اند.

نتیجه دیگری که از بررسی احساس کهنتری تعدادی از سلاطین غزنوی و درباریانشان می‌توان گرفت آن است که در بیشتر موارد دوزماندن از قدرت عامل به وجود آورنده احساس کهنتری است و رسیدن به قدرت دوباره، موجب فعال شدن مکانیزم جبران در افراد می‌گردد که در اکثر مواقع با انتقام جویی از عاملان ایجاد احساس کهنتری همراه است.

www.anjomanfarsi.ir

منابع

الف- کتاب

- ۱- آدلر، آلفرد. (۱۳۷۹)، *شناخت طبیعت انسان*، مترجم طاهره جواهرساز، تهران: رشد.
- ۲- آدلر، آلفرد. (۱۳۷۰)، *روانشناسی فردی*، ترجمه حسن زمانی شرفشاهی، تهران: انتشارات تصویر.
- ۳- اویرست، اورسلائی. (۱۳۸۹)، *روان درمانی آدلری*، ترجمه نیلوفر قادری، تهران: ارجمند.
- ۴- باسورث، ادmond کلیفورد. (۱۳۷۲)، *تاریخ غزنویان*، (جلد اول و دوم)، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- بهار، محمد تقی. (۱۳۴۹)، *سبک‌شناسی*، جلد دوم، تهران: چاپ سپهر.
- ۶- بیهقی، محمد حسین. (۱۳۸۴)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران: علم.
- ۷- بیهقی، محمد حسین. (۱۳۸۳)، *تاریخ بیهقی*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.

- ۸- سلیم، غلامرضا. (۱۳۸۳)، محمود غزنوی، *سرآغاز واپسگرایی در ایران*، تهران: بلخ.
- ۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷)، *سبک‌شناسی نثر*، تهران: نشر میترا.
- ۱۰- شولتز، دوان. (۱۳۸۱)، *نظریه‌های شخصیت*، مترجم یحیی سید محمدی، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
- ۱۱- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۱۲- فیست، جس. (۱۳۹۱)، *نظریه‌های شخصیت*، جس فیست و گریگوری جی فیست، مترجم: یحیی سید محمدی، تهران: نشر قطره.
- ۱۳- کری، جرالده. (۱۳۸۸)، *نظریه و کاربرد مشاوره و روان‌درمانی*، مترجم: یحیی سید محمدی، تهران: نشر ارسباران.
- ۱۴- منصور، محمود. (۱۳۷۱)، *احساس‌کهنری*، تهران: دانشگاه تهران، مهرماه.
- ۱۵- نازک‌کار، ژینوس. (۱۳۸۲)، آیین و رسوم رایج در تاریخ بیهقی و در عهد غزنوی، تهران: ترفند.
- ۱۶- نرمان‌ل‌مان. (۱۳۶۹)، اصول روانشناسی، ترجمه محمود ساعتچی، تهران: انتشارات کبیر.
- ۱۷- یزدانی، پرتوسادات. (۱۳۸۵)، نظام حکومتی در آئینه تاریخ بیهقی، کرج: جام گل.

ب- مقاله

- ۱- دلریش، بشری. (۱۳۸۸)، «روانشناسی قدرت در عصر غزنوی با تکیه بر اصل "نیست‌همتایی" در تاریخ بیهقی»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، شماره ۱، ۴۱-۵۴.
- ۲- رضائی، جمال. (۱۳۴۹)، «بوسهل زوزنی در تاریخ بیهقی» *یادنامه بیهقی*، دانشگاه مشهد.
- ۳- متینی، جلال. (۱۳۴۹)، «سیمای مسعود غزنوی در تاریخ بیهقی»، *یادنامه بیهقی*، دانشگاه مشهد.
- ۴- قبادی، حسینعلی و هوشنگی، مجید. (۱۳۸۸)، نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر، *فصلنامه نقد ادبی*، سال ۲، شماره ۹۱، ۱۲-۱۱۹.
- ۵- قوام، ابولقاسم؛ قبول، احسان. (۱۳۸۶)، بررسی عقده حقارت در شخصیت بوسهل زوزنی بر اساس روایت بیهقی، *ادب پژوهی*، سال اول، ۴۹-۶۸.